

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۶

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی
سال نوزدهم، شماره ۷۶، تابستان ۱۴۰۲

تحلیل شخصیت نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد با تکیه بر کهن‌الگوی یونگ

فرانک کریمی توچائی^۱

تورج عقدایی^۲

حیدر حسن‌لو^۳

نزهت نوحی^۴

چکیده

کهن‌الگو، یکی از اصطلاحات بنیادی روان‌شناسی یونگ است که شامل تصاویر کهن و افکار غریزی موجود در ناخودآگاه جمعی مشترک انسان‌ها است و به‌عنوان میراث مشترک بشری در ناخودآگاه فردی و گروهی تمامی انسان‌ها جای دارد. یکی از نمودگاه‌های اصلی ناخودآگاه بشری و به‌تبع آن، کهن‌الگوها، هنر و ادبیات است؛ از این‌رو، امروزه نظریه کهن‌الگو در نقد روان‌شناسانه متون ادبی و صاحبان اثر، کاربرد فراوانی دارد. عارفان، به دلیل گام‌برداشتن در راه سیر و سلوک و طی کردن مراحل عرفانی و رسیدن به کمال، مستعد ارتباط با ناخودآگاه خویش هستند؛ از این‌رو، می‌توان با خوانشی متفاوت از خوانش‌های معمول در متون عرفانی، از نقد کهن‌الگویی، در بررسی و تحلیل شخصیت آفرینندگان ادبی بهره‌برد. در مقاله حاضر، کهن‌الگوهای سایه، نقاب، آیما و خود و همچنین چگونگی تبلور هر یک از آن‌ها در شخصیت نجم‌الدین رازی، با توجه به اثر عرفانی مرصادالعباد، به روش تحلیلی-توصیفی و به‌شیوه کتابخانه‌ای مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌است. یافته‌ها، بیانگر این مطلب است که رازی با گذر از خودآگاهی به‌سوی ناخودآگاهی، با جنبه‌های منفی و مثبت روان خویش روبه‌رو می‌شود و با پشت سر گذاشتن ابعاد منفی روان، سایه‌های درون، برافکنند نقاب و دشواری‌های فراوانی که در مسیر خودشناسی و خودسازی داشته، سرانجام به تعادل و تکامل روانی و وحدت همه ابعاد وجود و فردانیت دست‌می‌یابد.

واژگان کلیدی: کهن‌الگو، یونگ، نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده مسئول:

Dr.aghdaie@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

پیشگفتار

امروزه، نگرش‌های جدیدی نسبت به آثار ادبی به وجود آمده است. این نگرش‌ها، محصول بهره‌گیری از «نظریه ادبیات» است. پیدایش نظریه‌های میان‌رشته‌ای، در تغییر نگرش‌ها نسبت به متون ادبی مؤثر بوده و موجب تحولات چشم‌گیری در به‌روز شدن علوم ادبی شده است؛ همچنین ادبیات را نسبت به گذشته کارآمدتر و پویاتر کرده است و از دستاوردهای مهم آن به‌شمار می‌رود.

خوانش و نقد متون ادب فارسی، نقد و تحلیل شخصیت‌های برجسته عرفانی بر اساس آرا و نظریات روان‌شناسان و روان‌کاوان معاصر، دریچه‌ای تازه به روی خواننده می‌گشاید، از پیوند تنگاتنگ آثار ادبی با علوم دیگر روایت می‌کند و زوایای پنهان آثار ادبی یا شخصیت‌های عرفانی را نمایان می‌سازد. در این میان، رابطه ادبیات و علم روان‌شناسی، حائز اهمیت بسیار است؛ زیرا هر متن ادبی، منعکس‌کننده احوال روحی و آگاهی‌های نویسنده است و این هر دو، با ذهن و ضمیر و روان آدمی، پیوندی محکم دارند.

یونگ، پس از بنیان‌گذاری مکتب نوین روان‌کاوی توسط فروید، یکی از مهم‌ترین مباحث روان‌شناسی شخصیت را با نام نظریه روان‌تحلیلی و با تکیه بر ناخودآگاه شکل داد و در آن به تبیین موضوع ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها پرداخت و به کمک صور مثالی و گذر روان به سمت تفرّد، به تحلیل متون ادبی پرداخت.

طبق نظریه یونگ، کهن‌الگوها^۱ همان تصاویر اولیه و بالقوه‌ای هستند که از نیاکان باستانی ما به ارث رسیده‌اند، در ناخودآگاه جمعی نوع بشر جاگرفته‌اند و از طریق رؤیاها، تخیلات، تجربه‌ها و... ظاهر شده‌اند.

آثار عرفانی، جایگاه مناسبی برای نمود کهن‌الگوها هستند؛ زیرا دارای مفاهیمی هستند که ژرف‌ساخت آن، با کهن‌نمونه‌های یونگ، هماهنگی و سازگاری دارد. بر این اساس، عارفان به دلیل گام برداشتن در راه سیر و سلوک و طی مراحل گوناگون عرفانی و رسیدن به کمال، مستعد ارتباط با ناخودآگاه خویش هستند؛ بنابراین، می‌توان با خوانشی متفاوت در متون عرفانی، از نقد کهن‌الگویی، در بررسی شخصیت عارفان، بهره‌برد.

از این میان، نجم‌الدین رازی، بر اساس اصول معرفتی خود، نسخهٔ درمان برای آلام درونی و دردهای روانی انسان مدرنیته می‌پسندد؛ از این رو، ضرورت دارد انسان مدرن که به واسطهٔ زندگی ماشینی، گرفتار دغدغه‌های روحی و روانی فراوانی است، با پیروی از رهنمودها و کاربردهای شخصیت‌های سازندهٔ عرفانی، همچون رازی، به شخصیت کامل و سالم دست یابد.

مرصادالعباد، یکی از شاهکارهای تعلیمی-عرفانی به‌شمار می‌رود و زادهٔ اندیشه، عاطفه و ذوق نجم رازی است که آگاهی‌های ارزشمندی در باب منش او به خواننده می‌دهد؛ بنابراین، باشناسی شخصیت صاحب اثر، از رهگذر نشانه‌های موجود در بافت متن، امکان‌پذیر است.

پژوهش حاضر، می‌کوشد با تکیه بر کتاب مرصادالعباد، نفوذ کهن‌الگوهای یونگ، همچون سایه^۱، نقاب^۲، آنیما^۳ و خود^۴ را در شخصیت رازی و مسیر کمال و فردانیت او نمایان کند؛ بنابراین، سعی شده، بر اساس نظریهٔ روان‌تحلیلی یونگ و کهن‌الگوهایش، نشان داده‌شود که رازی در رویارویی با ناخودآگاه جمعی خود، چگونه عمل کرده و نیروهای درون خویش را به تعادل، تکامل و فردانیت رسانده‌است؛ از این رو، نگارندگان، برآنند تا با خوانشی متفاوت، از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ، به بررسی شخصیت نجم‌الدین رازی بپردازند.

بیان مسأله

کهن‌الگوها، مفاهیم مشترکی هستند که از گذشته‌های دور و از اجداد بشر، نسل به نسل منتقل شده و در پستوی ضمیر ناخودآگاه جای گرفته‌اند. این صور، پیش از رسیدن به مرز خودآگاهی، در نهادهای گوناگون طبیعی جلوه‌گر شده‌اند و در آثار هنرمندان نمود پیدا کرده‌اند. کارل گوستاو یونگ، بنا بر تجربهٔ زیستی و علمی خود و آشنایی با دانش‌های شرقی، توانست تحلیلی از محتوای ناخودآگاه داده و پیوندی در این حوزه بیابد. پس از او، پژوهشگران بسیاری در زمینهٔ نقد و بررسی آثار ادبی و شخصیت مؤلفان از منظر روان‌شناسی، پا به این عرصه گذاشتند.

از طریق نقد کهن‌الگویی متون عرفانی، می‌توان به زبان مشترک ادبیات، تجربهٔ عرفانی و دانش روان‌شناسی دست یافت. از آنجا که آثار عرفانی، بیان مراحل سلوک و رسیدن به کمال و خویش‌یابی است، با ناخودآگاه جمعی در ارتباط هستند؛ بنابراین، بستری مناسب برای ظهور و بروز کهن‌الگوها هستند. مرصادالعباد، به‌عنوان یکی از آثار برجستهٔ عرفانی، سراسر صحنهٔ پیکار روح و نفس، دانایی و جهل، نیکی و بدی و مهم‌تر از همه، نبرد با خود و علایق و دلبستگی‌های دنیوی است که انسان را از دستیابی به کمال بازمی‌دارد. رازی، در اثر سترگ خود، سیمای انسانی را به‌تصویر می‌کشد که در

1 Shadow
2. Persona
3 Anima
4 Self

مواجهه با موانع درونی و بیرونی، به پیروزی رسیده و گوهر وجودی خود را بازیافته‌است. برای رسیدن به این هدف، شرط اساسی این است که انسان نیروهای مثبت و منفی پنهان‌شده در لایه‌های وجودی خود را شناسایی کند و در نبرد میان آن‌ها، خودآگاه خود را به یاری نیروهای مثبت برساند تا بدین وسیله، این نیروها را آشکار کند و در مقابل، نیروهای منفی وجودی‌اش را به مرحله آگاهی برساند و هدایت کند؛ که نجم رازی در این اثر خود، تمامی این مراحل را آشکارا به تصویر می‌کشد. همین مسأله، نگارندگان را بر آن داشت تا با تکیه بر نظریه کهن‌الگوی یونگ، به بررسی و شناخت شخصیت نجم‌الدین رازی بر اساس کتاب مرصادالعباد پردازند.

سؤال پژوهش

پژوهش حاضر، در جهت پاسخ دادن به سؤال‌های زیر است:
 - مرصادالعباد، تا چه حد ویژگی‌های شخصیتی مؤلف را بازتاب داده‌است؟
 - بر اساس نظریه کهن‌الگوی یونگ، تا چه اندازه می‌توان شخصیت نویسنده مرصادالعباد را واکاوی و کشف کرد؟

هدف پژوهش

با توجه به اهمیت موضوع و نبود اثری مستقل در این خصوص، می‌توان به هدف و انگیزه انتخاب این تحقیق پی‌برد؛ از این رو، محققان در این مقاله، برآنند تا با توجه به کتاب مرصادالعباد و با تکیه بر کهن‌الگوهای سایه، نقاب، آنیما و خود، شخصیت نجم‌الدین رازی را مورد بررسی قرار دهند تا علاوه بر آشنایی با اندیشه و جهان‌بینی عرفانی وی، مراحل رسیدن رازی به کمال، فردانیت و چگونگی تحقق خود را بر اساس نظریه یونگ، نشان دهند.

پیشینه پژوهش

درخصوص پیشینه، باید گفت نه تنها تاکنون تحقیقی با عنوان بررسی شخصیت نجم‌الدین رازی بر اساس کهن‌الگوها تألیف نشده، بلکه اغلب تحقیقات درخصوص نمود کهن‌الگوها در آثار ادبی، انجام‌گرفته است و تحقیق در زمینه بررسی و تحلیل شخصیت آفرینندگان آثار ادبی بر اساس کهن‌الگوهای یونگ، همچنان محدود و اندک است. از پژوهش‌های نزدیک به موضوع پژوهش حاضر، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

خادم و محمودی (۱۳۹۷)، در مقاله «بررسی شخصیت ادبی عرفی شیرازی بر اساس کاربست کهن‌الگوها در دیوان او»، به بررسی کهن‌الگوهای سایه، نقاب، آنیما و پیر خردمند در شخصیت عرفی

شیرازی پرداخته‌اند و ادعان داشتند که شخصیت وی بیشتر به آنیما یا پرسونای قهرمان متمایل بوده- است.

اژه‌ای و عرب‌جعفری (۱۳۹۶)، در مقاله «مقایسه کهن‌الگوهای یونگ با شیوه عرفانی ابوسعید»، به تطبیق دو کهن‌الگوی سایه و نقاب با تعالیم ابوسعید ابوالخیر پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که هدف ابوسعید، رساندن انسان به حقیقت بوده‌است.

کریم‌پسندی (۱۳۹۶)، در مقاله «تحلیل شخصیت مولوی بر اساس فرآیند فردیت یونگ»، به بررسی و تبیین شخصیت مولوی طبق فرآیند فردیت یونگ پرداخته و نگرش‌های این عارف فردیت‌یافته را تبیین کرده‌است.

تلخابی و عقداپی (۱۳۹۴)، در مقاله «تفرّد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب و آنیما»، به تحلیل شخصیت سعدی پرداخته و نشان‌داده‌اند که سعدی به‌واسطه پختگی روان خویش، قادر به شناسایی جنبه‌های مثبت و منفی روان خود بوده‌است؛ از این‌رو، ابعاد پیچیده و متنوع شخصیت سعدی در آثارش، نتیجه تفرّد و بزرگ شدن روانی او است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر، به شیوه کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از منابع مربوط و نزدیک به موضوع و به روش تحلیلی-توصیفی صورت گرفته‌است. ابتدا تمام آثار یونگ در زمینه کهن‌الگو مطالعه و یادداشت‌برداری شد؛ در مرحله بعد با مطالعه مرصادالعباد، عباراتی که نشان‌دهنده شخصیت نویسنده بود و تمام نشانه‌هایی که ما را به منش نجم رازی هدایت می‌کرد، استخراج و دسته‌بندی شد؛ سپس با کهن‌الگوهای سایه، نقاب، آنیما و خود تطبیق داده‌شد و سرانجام بر اساس نظریه کهن‌الگوی یونگ، بررسی و تحلیل شد. جامعه آماری و منابع اصلی کار، کتاب مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، چاپ ۱۳۹۱ انتشارات علمی و فرهنگی و همچنین آثار یونگ است. لازم به ذکر است که قلمرو این پژوهش، ادبیات، عرفان و روان‌شناسی است و تحقیقی میان‌رشته‌ای به‌شمار می‌آید.

مبانی تحقیق

ناخودآگاه جمعی

بخش گسترده‌ای از روان آدمی که مبهم، ناشناخته و پرمزوراز است، به ناخودآگاه اختصاص دارد. اصطلاح ناخودآگاه، پیش از یونگ، توسط فروید (۱۹۳۹-۱۸۵۶) به صورت علمی به اثبات رسیده بود؛ اما کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵)، به مفهوم ناخودآگاه، وسعت بیشتری بخشید و در برابر ناخودآگاه شخصی فروید، ناخودآگاه جمعی را مطرح کرد. محتویات این لایه از ناخودآگاه فطری،

مربوط به دوران پیش از کودکی است که در تک تک انسان‌ها به صورت واحد و متحدالشکل وجود دارد و در هر زمان و مکانی یکسان است. به اعتقاد یونگ، روان انسان هنگام زاده شدن، مانند لوح سپید و نانوخته نیست، بلکه گنجینه‌ای از نمادها و تصاویر شگفتی است که در آن، رد پای تمام انسان‌ها در طول تاریخ دیده می‌شود (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱)؛ بنابراین، ناخودآگاه جمعی، حاصل عمیق‌ترین تجربیات بشری و گنجینه‌ای از خرد جمعی انسانی است که نسل به نسل در طول زمان به آن دست یافته‌اند و آن‌ها را در نهان‌خانه نامعلوم و ژرفای تاریک و باریک ذهن آدمی بر روی هم انباشته‌اند (همان: ۱۰-۱۱). این تجربیات ژرف و عمیق انباشته‌شده در ناخودآگاه آدمی، کهن‌الگو نام دارد.

کهن‌الگو

کهن‌الگو یا آرکی تایپ، مهم‌ترین اصطلاح در مکتب روان‌کاوی یونگ است. در زبان یونانی، این واژه در معنای الگو و نمونه‌ای بوده است که از روی آن چیزی را می‌ساختند (اسنودن، ۱۳۹۸: ۸۳). در ترجمه‌های فارسی، واژگانی نظیر کهن‌الگو، صورت اساطیری، صورت مثالی، صورت ازلی، صورت نوعی، سرنمون، نخستینه و نهادینه، به عنوان معادل این واژه پیشنهاد شده است. کهن‌الگوها، محتویات ناخودآگاه جمعی هستند که از لحظه تولد، در لایه عمیقی از ناخودآگاه انسان به صورت انرژی حضور دارند (همان) و دارای جلوه‌ها و مظاهر گوناگون هستند که به خودی خود، محتوایی ندارند و آنگاه محتوا می‌یابند که به مرحله خودآگاهی برسند و نمادینه شوند.

یونگ تمامی اسطوره‌ها و آیین‌های انسان باستانی را تصویری از کهن‌الگوها می‌دانست و آن‌ها را وسیله‌ای در جهت متعادل ساختن روان انسان بدوی تلقی می‌کرد (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۵۱). حلقه‌ای که نظریه یونگ را به ادبیات و نقد ادبی پیوند می‌زند، استنباط بکر وی است که بر مبنای آن، کهن‌الگوها همواره در قالب نماد و سمبل ظاهر می‌شوند و چون نمادها، شاکله ادبیات را تشکیل می‌دهند، هر پژوهشی در حوزه نقد ادبی، به ناچار با مسأله کهن‌الگوی یونگ، تلاقی می‌یابد.

کهن‌الگوها هم جنبه مثبت و خلاق دارند و هم می‌توانند منفی و ویرانگر باشند. وقتی الهام‌بخش صور تازه باشند، خلاق می‌شوند و هنگامی که همین صورت‌ها، با پیش‌دآوری‌های خودآگاه که مانع کشفیات آتی هستند، برخوردکنند، نقشی ویرانگر خواهند داشت (یونگ، ۱۳۹۹ الف: ۴۷۹-۴۸۰). مهم‌ترین کهن‌الگوها در نظریه یونگ، عبارت‌اند از: سایه، نقاب، آنیما، آنیموس و خود.

کهن‌الگوی سایه

از منظر یونگ، سوی دیگر انسان که در ناخودآگاه شخصی یافت می‌شود، سایه نام دارد. سایه، وجود پایین و کهنتری در ما است که در رؤیا به شکل تجسم شخصی پایین و بسیار ابتدایی و با کیفیاتی دل‌ناپذیر، تظاهر می‌کند و همچون کسی است که می‌خواهد همه چیزهایی را که ما اجازه عمل

به آن‌ها را به خود نمی‌دهیم، انجام‌دهد (فورد هام ۱۳۹۸: ۸۱-۸۲). بدین مفهوم، سایه، دربردارنده بخش‌های تاریک و سرکوب‌شده نهاد انسانی است که یونگ از آن، به‌عنوان جنبه خشن و وحشیانه‌ی غرایز انسان یا جنبه حیوانی طبیعت آدمی (یونگ، ۱۳۸۲ ب: ۱۲) یاد می‌کند؛ مانند صفات وهن‌آمیز شخصیت انسان و تمامی تمایلات ناهمگون و ناسازگار او. از مصادیق سایه می‌توان به نفس، علایق دنیوی، اخلاق و عادات ناپسند، صفات ذمیمه (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۱۶)، حسد، جستجوی لذت، شهوت‌پرستی، دروغ و تمام هرزگی‌های شناخته‌شده (یونگ، ۱۳۹۹ الف: ۴۱۲) اشاره کرد. پس هر عاملی که مانع رسیدن انسان و من آگاهش به خویشتن و فردیت باشد، سایه است. البته سایه، فقط منشأ خصلت‌های شیطانی در انسان نیست، بلکه سرچشمه خلاقیت، هیجان و شادابی نیز هست. اگر از حضور سایه به‌صورت کامل ممانعت‌شود، روان، کسل‌کننده و یکنواخت و بی‌روح می‌شود و ممکن است که انسان با احتمال عصیان و سرکشی سایه روبه‌رو شود (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۱۶۴).

کهن‌الگوی نقاب

یونگ، معتقد است کهن‌الگوی نقاب، همانا تمایل روانی فرد به پنهان کردن حقیقت ذاتی و درونی خویش است. بر این اساس، نقاب، نمونه‌ای از «شخصیت کاذب» است که فرد با قرارگرفتن در آن، به‌نوعی خود واقعی‌اش را پنهان می‌کند و از این طریق، نگرش اجتماعی کنترل را در دست می‌گیرد؛ بنابراین، زمانی که منش کاذب، بر وجود فرد مسلط شود، می‌تواند تمام ویژگی‌ها یا بیشتر خصلت‌های او را سرکوب کند. در این حالت، کهن‌الگوی نقاب، جایگاهی مناسب جهت رشد روان‌آزردگی می‌شود؛ زیرا با تسلط نقاب در وجود فرد، توازن و تعادل شخصیتی از بین می‌رود و همین امر، دلیل اصلی روان‌آزردگی به‌شما می‌رود. به‌طور ضمنی، فردی که تحت نفوذ نقاب قرار دارد، مملو از تصاویر اجتماعی از خودش است. این تصاویر به هر شکلی که باشند، خواه خشک و خواه منعطف، باعث بروز نوعی بزرگ‌پنداری یا برعکس، احساس حقارت می‌شود. همین موارد، موجب ایجاد ناتوانی فردی در برقراری ارتباط میان جنبه‌های تکمیلی شخصیت می‌شود که افسردگی و روان‌آزردگی را به دنبال دارد (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۸۲)؛ بنابراین، فرد تا زمانی می‌تواند از نقاب استفاده کند که سلامت روانی و تعادل او به مخاطره نیفتد و متکی به نقابش نباشد. خطر، زمانی آغاز می‌شود که انسان کاملاً با پرسونا همانندسازی کند و هیچ‌چیز جز نقش یک بازیگر نباشد (هاید، ۱۳۷۹: ۹۴).

کهن‌الگوی آنیما

از دیگر کهن‌الگوهای مهم و پیچیده در نظریه یونگ، آنیما است که منظور از آن جنبه زنانه یا ماده‌ی روان مردان است که مسئول بسیاری از خُلق‌ها و احساس‌های غیرمنطقی در آن‌ها است (فیست و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۹۸). آنیما، تصویر روح است و روح خود، نیروی حیات و انرژی‌زای بشر است

و عامل زنده در انسان است که حیاتی مستقل دارد و خود نیز حیات‌آفرین است. تصویر آنیما، غالباً به صورت چهره زنان نمایان می‌شود (گورین و همکاران، ۱۳۷۷: ۱۹۶) و این تصویر، تصویر زن معینی نیست، بلکه تصویری انگاره‌ای و نمونه‌ای بارز از زن است (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۳۸). آنیما دارای دو جنبه مثبت یا منفی است. اگر آنیما در حالت درون‌گرایی قرارگیرد، حالات مثبت و عواطف و احساسات لطیفی در مرد آشکار می‌شود و اگر در حالت برون‌گرایی واقع‌شود، صفات منفی نظیر کج‌خلقی، بی‌ثباتی، سرکشی و شهوت‌پرستی در وجود مرد پدیدار می‌شود (خادم و محمودی، ۱۳۹۷: ۱۲۹). باید اذعان داشت که اگر مردی، طبیعت زنانه خود را واپس‌زند و برای کیفیت‌های زنانه‌اش ارزش کمتری قائل شود و یا با زنان از راه توهین و غفلت رفتار کند، این حالت احتمالاً جنبه تاریک آنیما است که جلوه‌گر می‌شود (فورد هام، ۱۳۹۸: ۸۸-۸۹).

کهن‌الگوی خود

کهن‌الگوی خود، نشان‌دهنده هماهنگی، انسجام و یکپارچگی کل شخصیت است. از منظر یونگ، اهتمام در جهت این تمامیت، هدف اصلی زندگی است. این کهن‌الگو، تمام اجزای شخصیت را متعادل و منسجم می‌کند و فراگردهای هشیار و ناهشیار را هماهنگ می‌کند (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۱۶۴). هدف کلی خود، کامل کردن انسان و رسیدن به خودآگاهی بالاتر (اسنودن، ۱۳۹۸: ۸۹) و جستجو در ناخودآگاه برای یافتن من‌دیگر جهت رسیدن به کمال است (شمیسا ۱۳۸۸: ۳۲).

در بررسی کهن‌الگوی خود، یونگ به این نکته پی‌می‌برد که این کهن‌الگو، پیوند تنگاتنگی با فرآیند فردیت روانی دارد؛ به عبارت دیگر، یونگ معتقد است که «خود» همان الگوی تمامیت و یکپارچگی است که تمام زندگی روانی فرد، ریشه در آن دارد؛ بنابراین، همه اهداف غایی و نهایی فرد به سمت وسوی آن، جهت‌می‌یابد؛ بدین‌گونه که در فرآیند فردیت، «خود» با مؤلفه‌های دیرین و ذاتی روان، به عنوان یک عامل هدایت‌گر درونی برخوردار می‌گردد و مانند سایر کهن‌الگوها خود را بر اساس شکل، نمایان نمی‌کند، بلکه فقط برحسب محتویات پدیداری‌اش جلوه‌گر می‌شود (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۵). «خود» در تمام دوران زندگی و نیز در ورای سپری شدن زمان در زندگی که به آن آگاهی داریم و آن را به وسیله تجربه زمان به دست می‌آوریم، قرار دارد. یونگ، معتقد است اگرچه «خود» فراسوی ناخودآگاه ما از زمان قرار دارد؛ اما معمولاً همه‌جا حضور دارد و حضورش را به شکل خاصی تبیین می‌کند (یونگ، ۱۳۸۲ الف: ۳۰۱).

تحلیل شخصیت نجم‌الدین رازی بر اساس کهن‌الگوها

رازی، عارفی است که سراسر عمر خویش را در کنار مریدان زندگی می‌کند. کنش او نسبت به دیگران از قبیل انتقاد، توهین و تحقیر دیگران، خصومت با سایرین، توجه داشتن به مردم و اجتماع، خلوت‌گزینی و... همگی نشان‌دهنده ابعاد گسترده شخصیت او است که در ادامه می‌کوشیم آن‌ها را بر اساس کهن‌الگوهای یونگ بررسی کنیم.

نمود کهن‌الگوی سایه در شخصیت رازی

کهن‌الگوی سایه در شخصیت رازی، به هنگام حمله مغولان با فرار وی به سوی روم تبلور می‌یابد که نشانی از آشفتگی و ناسازواری میان خودآگاهی و سایه است؛ جلوه‌ای از بروز سایه‌های واپس‌زده در روان وی که موجب می‌شوند در بحبوحه حمله مغول، زن و فرزند او به‌طور جدی در معرض خطر نابودی قرار بگیرند. نیروی مهیب سایه، قدرت تصمیم‌گیری و درک درست از شرایط به‌وجودآمده را از رازی می‌گیرد؛ «زیرا سایه چنان تحت‌تأثیر هیجان قرار دارد که گاه خرد نمی‌تواند بر آن چیره‌شود» (یونگ، ۱۳۹۹ الف: ۲۶۳)؛ و درنهایت، سایه موجب می‌شود که وی تصمیم ناپسندی اتخاذ کند و خانواده خود را در چنگ دشمن رها کند و عزیزانش را به بلا سپارد (رازی، ۱۳۹۱: ۱۹) و برای توجیه عمل خویش، به سراغ آیه و حدیث برود؛ «یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم لا یضرکم من ضل إذا اهتدیتم» (قرآن، مائده/۱۰۵). وی بعد از رخداد فاجعه و کشته‌شدن زن و فرزند به دست مغولان، به ناشایستگی فکر و عمل خویش آگاهی می‌یابد و نمی‌تواند خود را از این عذاب وجدان رها کند و دل‌سوخته می‌شود؛ زیرا گاهی تجربه‌های تلخ و یا به‌عبارتی بلایی که سرمان می‌آید، موجب فروکش کردن گرایش‌ها و انگیزه‌های سایه می‌شود (ر.ک یونگ، ۱۳۹۹ الف: ۲۶۳). این پشیمانی و عذاب وجدان، تدبیری است که ناخودآگاهی برای جلوگیری از گسترش سایه و واپس زدن اثر مخرب آن بر روان، استفاده می‌کند (سلامت باویل، ۱۳۹۸: ۴۹)؛ بنابراین، رازی در کششی درونی برای مقابله با سایه و رهایی از آن آماده می‌شود تا به رفع سایه‌های خود بپردازد.

از دیگر ویژگی‌های منفی سایه که در شخصیت رازی نمود یافته است، می‌توان به جاه‌طلبی او اشاره کرد. رازی، با وجود قدم گذاشتن در راه طریقت و سیر و سلوک معنوی جهت کسب معرفت، مردی طالب نام و جاه بود. وی در لابه‌لای فصول مختلف مرصادالعباد، با اشاره و استعاره، از یک‌سو از کشف و کرامات خود می‌گوید که عقل قادر به درک آن‌ها نیست و هریک از آن‌ها، سرّی بزرگ از اسرار الهی است که فقط عارفان راستین از آن واقف هستند (رازی، ۱۳۹۱: ۳۲)؛ از سوی دیگر، پادشاه

را به رعایت احترام نسبت به صالحان، پرهیزگاران و عابدان و تبرک جستن به آنها دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که جویای احوال آنان باشد و اگر محتاج باشند، رفع حاجت آنان را غنیمت‌شمارد و زاهدان گوشه‌نشین را بازطلبد و حتی اگر آنها چیزی نخواهند و نطلبند، بهره و روزی آنان را از وجوهات حلال فراهم کند (همان: ۴۳۵-۴۳۶). سایه، موجب ناآرامی درون می‌شود، «در من، آشوب‌های مکرر به وجود می‌آورد» (مورنو، ۱۳۹۲: ۵۳) و موجب می‌شود که رازی به دنبال کسب جاه و نام باشد و پس از تحمل سال‌ها رنج سفر و آوارگی، به یک زندگی توأم با آسایش و احترام دست یابد (رازی، ۱۳۹۱: مقدمه مصحح: ۳۹).

رفاه‌طلبی، از دیگر جلوه‌های کهن‌الگوی سایه در شخصیت نجم رازی است. آنچه بر این ادعا صحه می‌گذارد، این مطلب است که در کتاب مرصادالعباد که یکی از آثار برجسته عرفانی است، برخلاف سایر متون عرفانی، از فقر و زهد، سخن چندانی به میان نیامده است. البته نه اینکه نویسنده آن در این باب سخنی نگفته باشد؛ اما به یقین، فقر آن چنان که در فکر و اندیشه سایر عرفا مطرح بوده، در فکر نجم رازی مطرح نبوده است. علاوه بر این، رازی در زندگی شخصی خود نیز طالب رفاه و تجملات بوده است (رک: غلامرضایی و حر، ۱۳۹۳: ۴).

در مناقب اوحدالدین کرمانی، داستانی روایت شده است که ممکن است افسانه باشد؛ اما هسته‌ای از حقیقت در آن هست (همان). داستان از این قرار است که شیخ اوحدالدین کرمانی و نجم‌الدین دایه، هم‌عصر بودند و هر دو از عارفان برجسته و صاحب کرامات و کشف و شهود بودند. آنها اشتیاق زیادی برای ملاقات با یکدیگر داشتند؛ ولی دیدار بین آنها میسر نمی‌شد و اتفاق نمی‌افتاد. شیخ نجم‌الدین دایه، مدتی بود که در شهری سکونت داشت و شیخ اوحدالدین نیز به همان شهر سفر کرد و شنید که شیخ نجم‌الدین دایه در خانقاه ساکن شده است؛ پس برای دیدار با او به آنجا رفت و سؤال کرد که شیخ کجاست؟ مریدان گفتند که شیخ به حمام رفته است. شیخ اوحدالدین، مدتی در خانقاه منتظر ماند و بعد از گذشت زمانی، خادمان را دید که با طشت و طاس‌های نقره‌کوب آمدند و سفره‌ای منقش پهن کردند و آنها را بر روی سفره گذاشتند. در عقب خادمان، شیخ نجم‌الدین، با شکوه و فر عظیمی آمد (کرمانی، ۱۳۴۷: ۳۸).

گریختن رازی در گیرودار کشتارها و ویرانی‌های مغولان و جست‌وجوی جایی که به «رخص اسعار و خصب معیشت» (رازی، ۱۳۹۱: ۲۰) آراسته باشد، از دیگر مواردی است که نمایانگر رفاه‌طلبی او است. علاوه بر این، تلاش نجم رازی برای ورود به دربار پادشاهان (علاءالدین کیقباد سلجوقی و پادشاه ارزنجان) و تقدیم مرصادالعباد و مرموزات اسدی به آنها نیز نشانی از رفاه‌طلبی او است؛ زیرا «سنت اصلی متصوفه، پرهیز از دربارها بوده و اندک است آثاری از آنان که به پادشاهان و قدرتمندان تقدیم یا تألیف شده باشد» (غلامرضایی و حر، ۱۳۹۳: ۴).

اختلاف با صوفیان، از دیگر مصادیق رشد سایه در شخصیت نجم رازی است. در قرن هفتم، صاحبان مکتب‌های فکری تصوف، دائم در حال نزاع و تخریب یکدیگر بودند. رازی نیز از این امر مستثنی نیست و بر صوفیان مکتب‌های مختلف تصوف می‌تازد و آن‌ها را مدعیان بی‌معنی می‌خواند که «به حرفی چند پوسیده که از افواه گرفته‌اند، پنداشته‌اند به کمال مقصد و مقصود این راه رسیده‌اند» (رازی، ۱۳۹۱: ۳۱۷). علت این اختلاف صوفیان با یکدیگر، شاید طمع در فتوحی بوده که از طرف امرا، سلاطین و مردم به خانقاه‌ها و رباط‌ها می‌رسید و آن‌ها با رقابت، سعی در جلب اعتقاد عامه داشتند (همان، مقدمه مصحح: ۳۸).

سایه، از منظر یونگ، آن‌چنان مقتدر است که فرد صادقانه تردیدی کند که ذات خودش بر او چیرگی دارد یا سایه‌اش (یونگ، ۱۳۹۹ الف: ۲۶۶)؛ بنابراین، جنبه پست این کهن‌الگو سبب می‌شود که رازی نسبت به صوفیان مکاتب دیگر، بدبین باشد و نتواند رابطه‌ای صادقانه با آنان برقرار کند. دشمنی با فلاسفه و داشتن تعصب نسبت به آنان، نمودی دیگر از کهن‌الگوی سایه در شخصیت رازی است. وی در مرصادالعباد، علم فلسفه را نفی می‌کند و آن را، راه مناسبی برای رسیدن به حقیقت نمی‌داند، با فلاسفه به دلیل پیروی از عقل و تکروی، دشمنی می‌کند و از آنان با لحنی تحقیرآمیز یاد می‌کند: «فلاسفه را اینجا غلطی عظیم افتاد... ایشان پنداشتند شرع از برای تهذیب اخلاق می‌باید، پس گفتند چون ما تهذیب اخلاق به نظر عقل حاصل کنیم، ما را به شرع و انبیا چه حاجت باشد؟ شیطان ایشان را ازین مزله به دوزخ برد» (رازی، ۱۳۹۱: ۳۷۱). رازی از میان فیلسوفان، با انتقاد از عمر خیام، اندیشمند غیرعارف، درجات معرفت و حکمت وی را نادیده می‌گیرد، به انکار آن می‌پردازد و به او لقب «سرگشته نابینا» (همان: ۳۱) می‌دهد و با متوسل شدن به آیات الهی، او را کوردل و بی‌خبر می‌خواند که از نور هدایت حق، بی‌نصیب است. همچنین رازی در انتقادی دیگر، فیلسوفان امثال خیام را «نابینای گم‌گشته» (همان: ۳۲) خطاب کرده که تأیید ربّانی شامل حالشان نشده‌است و خودخواهی و خودبینی‌شان، موجب شده‌است که دیده حقیقت‌بین نداشته‌باشند. این‌گونه افعال، «با قوانین و قواعد زندگی هشیار مناسبتی ندارد... و نمودار همان شخصیت مستور و سرکوفته است» (مورنو، ۱۳۹۲: ۵۲)؛ و تمایلات و خواسته‌های سایه، موجب خودبرتربینی رازی در برهه‌ای از زندگی او می‌شود.

نمود کهن‌الگوی نقاب در شخصیت رازی

یکی از مواضعی که رازی، با توجه به الزام‌های جامعه زمان خود، نقاب بر چهره می‌زند و با یاران خود برخورد می‌کند، آنجایی است که جهت رضایت خاطر دوستان و مریدان، به تألیف کتاب مرصادالعباد می‌پردازد و می‌گوید: «مدتی بود تا جمعی طالبان محقق و مریدان صادق هر وقت ازین ضعیف با قلت بضاعت و عدم استطاعت مجموعه‌ای به پارسای التماس می‌کردند» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۵). در اینجا نقاب نویسندگی و مرادی، جنبه ضروری شخصیت رازی است؛ زیرا شرایط ایجاب می‌کند که

وی در قبال یاران و جامعه، ایفای نقش کند. در حقیقت نقاب، کنش روان رازی است که شرایط اجتماعی و منحصربه‌فرد زمانه، آن را به‌وجود می‌آورد. آنچه مسلم است، این است که رازی با خودآگاهی و تا جایی که خود واقعی‌اش پنهان‌نماند، از نقاب بهره‌می‌برد؛ زیرا افراد باید از آمیزش ظاهر آشکار و علنی خود، با خود کاملشان ممانعت‌کنند. اگر افراد با پرسونای [نقاب] خود، همانندسازی زیادی برقرارکنند، نسبت به فردیت خویش، ناهشیار می‌مانند و از رسیدن به خودپروانی بازمی‌مانند (فیست و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۰).

نقاب مراد شدن و مریدپروری، از دیگر نقاب‌هایی است که رازی از آن استفاده می‌کند که برای او همراهی مریدان و مقبولیت خلق را دربردارد و موجب شهرت وی می‌شود؛ «اما طایفه‌ای را که منظوران نظر عنایت‌اند، اثر آن انس که با حضرت عزت یافته‌بودند، با ایشان باقی مانده‌باشد. اگرچه به خود ندانند که وقتی در عالم دیگر بوده‌اند؛ ولیکن چون مخبری صادق‌القول بگوید اثر نور صدق آن مخبر و اثر آن انس به یکدیگر پیوندد، هر دو دست در گردن یکدیگر آورند؛ زیراکه هر دو هم‌ولایتی‌اند، یکدیگر را بشناسند، اثر آن موافقت به دل‌ها رسد، جمله درحال اقرارکنند» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۰۸).

یونگ، معتقد است که نقاب ناخودآگاه، به دلیل آنکه بسیار کدر و ضخیم نیست، چهره پنهان‌شده در پشت خود را بازمی‌تاباند (یونگ، ۱۳۹۹ ب: ۴۳). رازی، به موازات قراردادهای اجتماعی زمانه خود، با این نقاب همسو می‌شود و برای حضور در اجتماع، نقاب مراد شدن و مریدپروری را بر چهره می‌زند، با یاران و مریدان خود برخورد می‌کند و حالات صوفیانه را آشکار می‌کند.

باید اذعان داشت که وقتی فردی از نقاب مراد شدن استفاده می‌کند، اگر نتواند آن را به‌موقع عوض کند، با نقش یکی می‌شود و این هم‌هویت با نقاب، موجب می‌شود که وی از راه رسیدن به کمال بازماند (ازه‌ای و عرب‌جعفری، ۱۳۹۶: ۸۴). رسیدن به تمامیت و کمال، به تدریج در زندگی هر فرد اتفاق می‌افتد. این تحول، به‌خصوص با پشت‌سر گذاشتن نیمه اول زندگی و ورود به نیمه دوم یا میان‌سالی حادث می‌شود و توسعه می‌یابد. رازی نیز با شناخت و آگاهی از این کهن‌الگو و برافکندن آن از چهره، به‌نوعی میان خواسته‌ها و تقاضای مریدان و اقتضای جامعه با خود حقیقی‌اش، اعتدال و توازن ایجاد می‌کند تا بدین طریق، از راه رسیدن به کمال و وحدت بازماند.

از دیگر نقاب‌هایی که رازی به چهره می‌زند، نقاب مصلح اجتماعی است. او به‌واسطه این نقاب در آخرین باب مرصادالعباد، درباره سلوک طبقات مختلف مردم و راه و رسم کار دنیا بحث می‌کند، به حرفه‌ها و صنعت‌های گوناگون می‌پردازد، راه درست زندگانی را به همگان می‌آموزد و همچون خیرخواهی اجتماعی، به افراد هر صنف و صنعتی نظیر ملوک، وزراء، اصحاب قلم، نواب، علما، مفتیان، مدکران، قضات، ارباب نعم و اصحاب اموال، دهاقین، رؤسا، زارعان و اهل تجارت، متذکر می‌شود که هرکس در کسب‌وکار و حرفه خود نیت کند که برای رفع احتیاج بندگان خدا به این شغل می‌پردازد

رازی، ۱۳۹۱: ۵۳۸) و کلّ احوال، «فاعل و قادر و صانع مطلقاً حضرت خداوندی را شناسد» (همان: ۵۳۴) و کسب خود را از مال حرام و با شبهه، محافظت کند و «هرگز در حرفت و صنعت خویش کار معیوب و روی‌کشیده نکند و انصاف نگاه دارد» (همان: ۵۳۹) تا کار و عملشان مورد قبول و رضایت پروردگار قرارگیرد و ثمرات این جهانی و آن جهانی نصیبشان شود.

وی در دو فصل اوّل و دوم از باب پنجم، درباره سلوک ملوک بحث می‌کند؛ زیرا به عقیده او، مهم‌ترین ویژگی جامعه سالم، در گرو حکومتی است که پادشاه آن، سلطنت خویش را عطای حضرت حق شناسد و «داند که از کسی دیگر بستد که بدو داد، ازو هم بستاند روزی و به دیگری دهد» (همان: ۴۱۴) و در مملکت، احکام سلطنت را بر طبق قانون اجرا کند و عدل و انصاف گسترده دارد. رازی، ملوک را به دو طایفه ملوک دنیا و ملوک دین، تقسیم‌بندی می‌کند و سعادت عظیم را نصیب پادشاهی می‌داند که سلطنت مملکت دین و دنیا به وی کرامت‌کنند (همان: ۴۱۲-۴۱۴).

نجم رازی، با زدن نقاب مصلح اجتماعی، وظایف پادشاه را در قبال مردم و جامعه گوشزد می‌کند و از پشت این نقاب، مدینه فاضله‌ای که آرزوی آن را در دل می‌پروراند، ترسیم می‌کند. در آرمان‌شهر رازی، پادشاه باید نسبت به مردم عطا و بخشش داشته‌باشد و با آن‌ها به عدالت و انصاف، جوانمردی، شفقت و مهربانی رفتار کند و با سیاست، از جامعه و مردم حراست کند و در تخفیف رعایا و آسایش خلق بکوشد و «تا تواند احکام رعیت به دیگران بازنگذارد» (همان: ۴۱۵)؛ زیرا به عقیده وی، کارگزاران دولت به اندازه خود سلطان، نسبت به مردم مشفق و دلسوز نیستند. به همین جهت، او پادشاه را چون شبان و رعیت را چون رمه می‌شمارد که بر شبان واجب است که رمه را از آسیب‌گرگ محفوظ‌دارد و در دفع شرّ او بکوشد (همان: ۴۳۸) و حفاظت و صیانت از حقوق مردم را از جمله وظایف مهم پادشاه برمی‌شمارد.

درواقع، انگیزه اصلی رازی در استفاده از کهن‌الگوی نقاب، این است که معایب اجتماعی دوران خود را بازگو کند و آن را عریان‌تر در معرض دید همگان قرار دهد. از آنجا که جست‌وجوی شهر آرمانی، یکی از تمایلات جوامع بشری در طول تاریخ است، می‌تواند مانند یک کهن‌الگو مورد بررسی قرارگیرد. مدینه فاضله، شکلی خیالی از خاطره ازلای انسان است که از بهشت سرچشمه می‌گیرد و آرزوی تحقق جهانی با شرایط بهتر و آرمانی بزرگ‌تر را دارد. در همه مصادیق مدینه فاضله یا شهر آرمانی، آنچه مشترک است، وجود روح کهن‌الگویی است که در ناخودآگاه جمعی ریشه دارد (تلخایی و عقدایی، ۱۳۹۴: ۲۰).

می‌توان دغدغه آرمان‌شهر برای رازی را نوعی نقاب برای او فرض کرد؛ چراکه وی با این نقاب، به بازسازی ابعاد دیگری از شخصیت اجتماعی خود نظیر عدالت و انصاف، جوانمردی، شفقت و مهربانی و حافظ جان و مال مردم بودن، دست می‌زند؛ بنابراین، زمانی که رازی، به واسطه این کهن‌الگو در مقام

یک مصلح اجتماعی ظاهر می‌شود، می‌توان دغدغه‌ی وی را نسبت به اجتماع و مردم، نوعی نقاب در نظر داشت که با تمسک به آن، در صدد بازسازی ابعاد شخصیت اجتماعی خود است.

انسان دوستی، یکی از دیگر نقاب‌هایی است که رازی بر چهره‌ی خود می‌زند. انسان دوستی، از قرون و اعصار گذشته تاکنون، مورد توجه افراد مختلف نظیر زهاد، جامعه‌گرایان، صلحا، اخلاق‌مداران و... بوده است. انسان دوستی، یعنی اینکه هم‌نوع خود را دوست‌بداریم و به او یاری‌رسانیم و هرآنچه را برای خود می‌خواهیم، برای دیگران هم بخواهیم؛ بنابراین، کسی که مدعی انسان دوستی است، باید تمامی انسان‌ها را دوست‌بدارد و از کمک‌کردن و یار رساندن به دیگران دریغ‌نورزد و همدرد آنان باشد (انوری، ۱۳۸۱، ج ۱: ۶۱۷). همان‌طور که پیداست، انسان دوستی، کار دشواری است؛ زیرا تقلّم دیگران بر خود و گذشتن از خود، امری است که تنها در بیان، ثابت‌نمی‌شود و باید با عمل توأم باشد (ر.ک. پرهیزگار و عقدایی، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

رازی، در جای‌جای اثر خود، از ایثار سخن می‌گوید و هنگام حمله‌ی مغولان خطاب به پادشاهان می‌گوید: «الأمیر راعٍ علی رعیتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۷-۱۸)؛ و آنان را به حفاظت از جان انسان‌ها و مبارزه علیه مغولان فرامی‌خواند و با انتقادی کوبنده بیان می‌دارد که «بوی آن می‌آید که یک‌بارگی مسلمانی برانداخته‌شود با آنکه اکثر بلاد اسلام برافتاد، این بقیت نیز براندازند... که نه اسم ماند و نه رسم» (همان: ۱۸)؛ اما هنگامی که باید در عمل، انسان دوستی خویش را به اثبات رساند، ترک وطن می‌کند و در مقابل مغولان ایستادگی و مبارزه نمی‌کند و سپس برای عمل خویش به آیه و حدیث متوسل می‌شود؛ «الضروراتُ تبيحُ المحظورات» (همان). همین مطلب، بیانگر این امر است که وی از نقاب انسان دوستی، برای ابراز حضور سیاسی خویش در نظام اجتماعی بهره‌برده که البته این نقاب با موافقت درون او همراه نبوده است.

نمود کهن‌الگوی آنیما در شخصیت رازی

آنیما، دو نمود مثبت یا منفی از خود بروزمی‌دهد. نمود مثبت کهن‌الگوی آنیما در روان رازی، معشوق عرفانی است. وی در اشعارش، معشوق را به بالاترین سطح تنزه می‌رساند؛ معشوقی که توصیف‌ناپذیر، بی‌نام‌ونشان، متعالی و والا مرتبه، نادیدنی، دست‌نیافتنی و رازآلود است:

تا شد دل خسته فتنه‌روی کسی باریک‌ترم ز تاره‌موی کسی

دست همه کس نمی‌رسد سوی کسی من خود چه کنم هیچ کس کوی کسی

(رازی، ۱۳۹۱: ۱۲)

دیرینگی آنیما، از دیگر جلوه‌های معشوق عرفانی است که رازی در اشعارش به آن اشاره می‌کند و از اتحادش با او سخن می‌گوید و اینکه همیشه در درون وی وجود داشته و حتی این حضور و یگانگی و اتحاد با معشوق عرفانی قبل از پدیدارشدن زمان، اتفاق افتاده است:

آن دم که نبود بود، من بودم و تو سرمایه عشق و سود من بودم و تو

امروز و دی از دیری و زودی است و چون نه دیر بُد و نه زود من بودم و تو

(همان: ۱۲۰)

رازی، در مواجهه با عشق، آن‌چنان با آنیما یکپارچه می‌شود و به وحدت می‌رسد که سراسر وجودش به آینه‌ای بدل می‌شود و معشوق عرفانی، خودش را در آن آینه تماشایی کند و رازی از دریچه چشمان آنیما، به روی زیبا و بی‌مثالش می‌نگرد:

عمری است که در راه تو پای است سرم خاک قدمت به دیدگان می‌سپرم

زان روی کنون آینه روی توام از دیده تو به روی تو می‌نگرم

(همان: ۳۰۶)

ظهور ابعاد مثبت آنیما در رازی، موجب بروز شور و عشق بی‌آلایش در اشعارش می‌شود:

از عشق مهی چو بر لب آمد جانم گفتم بکنی به وصل خود درمانم

گفتا اگرت وصال ما می‌باید رو هیچ ممان تو تا همه من مانم

(همان: ۳۳۶)

تا بر سر کوی عشق تو منزل ماست سر دو جهان به جمله کشف دل ماست

و آنجا که قدمگاه دل مقبل ماست مطلوب همه جهانیان حاصل ماست

(همان: ۳۱۵)

از نمودهای منفی کهن‌الگوی آنیما در رازی نیز تحقیر زن و نگرش مردسالارانه وی است. رازی، در کتاب نسبتاً حجیم خود، بخش ناچیزی را به زنان اختصاص داده است که در همین بخش اندک نیز نگاهی تحقیرآمیز نسبت به زن داشته است. وی با تکیه بر حدیث «شاوروهن و خالفوهن» (همان: ۵۱) می‌گوید: «زنان از استخوان پهلوی چپ‌اند کژ باشند، هر رأی که زنند، رأی راست ضد آن باشد» (همان). همچنین در جای دیگر، دل را به مرد و نفس را به زن، مانده می‌کند و چنین می‌آورد: وقتی روح و قالب آدمی ازدواج می‌کند، از این مزاجت، دل و نفس توکد می‌یابد؛ اما دل که مذکر است، به

روح (پدر) و نفس که مؤنث است، به قالب (مادر) شبیه است و دل یا همان مرد، دارای تمام خصال حمیده است، در حالی که نفس یعنی زن، دارنده تمامی صفت‌های نکوهیده است (همان: ۱۷۵-۱۷۶). این مطالب، بیانگر این است که رازی، برای آنیمای خود ارزش چندانی قائل نیست و این حالت، جنبه تاریک آنیمای اوست که جلوه‌گرمی شود.

نمود کهن‌الگوی خود در شخصیت رازی

ری، مرکز من خودآگاهی و روم، مرکز خویشتن ناخودآگاهی نجم رازی است. وی برای رسیدن به خودشناسی، به ناخودآگاهی سفر می‌کند و پس از شناخت جنبه‌های مثبت و منفی آنیمای خود و آگاهی از سایه‌های روان و مقابله با آن‌ها و برافکندن نقاب‌های گوناگون از چهره‌اش و طی رنج‌ها و دشواری‌های فراوان جهت پالایش درون و پشت‌سرگذاشتن نفس، به خود می‌رسد؛ به گونه‌ای که «در سازگاری با جهان خاص محرمانه‌اش و در توافق با خودش توفیق می‌یابد» (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۸۰). رازی در مرحله خود، جهان کوچک وجودش را ساخته و پرداخته حق می‌شناسد (رازی، ۱۳۹۱: ۵۳۵) و درونش را از آرایش‌های نفسانی و دل‌بستگی‌های دنیوی که مانع از رشد و نمو خود حقیقی او می‌شوند، پاک می‌کند و با مداومت بر ذکر حق و پرورش توانایی‌های معرفتی خود، به سعادت حقیقی که همانا رسیدن به توحید و یگانگی با خدای یگانه است، دست می‌یابد. در واقع، می‌توان چنین استنباط کرد که نجم رازی در این مرحله، با ایجاد تعادل و توازن میان دو بُعد شخصیت خویش، یعنی بُعد خودآگاه و ناخودآگاه، از هر دو بُعد وجودی‌اش، جهت رسیدن به مراحل بالای خودشناسی و کمال عرفانی بهره می‌برد و به سبب جذبۀ عنایت حق، به عالم یقین راه می‌یابد و در پرتو نور هدایت ازلی، سیر کمال را به سوی خود طی می‌کند و به تعادل و تکامل روانی و وحدت همه ابعاد وجود و فردانیت می‌رسد.

رازی، یکی از راه‌های رسیدن به خود و تکمیل شخصیت را مصاحبت و هم‌نشینی با مردان به کمال رسیده می‌داند؛ «بدانک در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخی کامل راهبر راه‌شناس صاحب ولایت صاحب تصرف گریز نباشد» (همان: ۲۲۶)؛ زیرا هم‌نشینی با انسان کامل، همچون کیمیایی است که مس وجود انسان را به زر ناب تبدیل می‌کند. سخنان مشایخ، یاری‌رسان سالک است؛ چراکه در راه رسیدن به کمال، آفت‌ها و خطرهای فراوانی وجود دارد و سالک، بدون داشتن راهنما به مقصد نمی‌رسد. دلیل تأکید رازی بر هم‌نشینی با انسان کامل، این است که بدون وجود شیخ نمی‌توان از هشیاری به ناهشیاری رسید؛ «تا از... وجود خود سیر نشود، مرد این حدیث نبود» (همان: ۲۵۵) و سپس به مرحله دشوار خودآگاهی رسید. سعادت‌مندی که تحت حمایت ولایت مشایخ بوده‌اند، به راز تمامی بلاها و لغزشگاه‌ها پی‌برده‌اند و دانسته‌اند که طوایف اهل هوا به سبب کدام لغزش، به دوزخ راه‌برده‌اند (همان: ۲۲۹)؛ از این رو، رازی تحمل رنج فراوان در این راه را وسیله

ایجاد تعادل و توازن میان دو بُعد خودآگاه و ناخودآگاه می‌داند؛ «باید که هرچه پابند او باشد و مانع او آید از خدمت مشایخ، جمله را به قوت بازوی ارادت بر یکدیگر گسلد و به هیچ عذر خود را بند نکند تا ازین دولت محروم نماند که دریغ بود» (همان: ۲۵۵).



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، نشان‌داد که شخصیت‌نجم رازی را می‌توان با تکیه بر نظریه شخصیت یونگ، تحلیل و بررسی کرد و نقد کهن‌الگویی از آن به‌دست‌داد تا از این رهگذر، به شناخت هرچه بیشتر اندیشه‌ها، رفتارها، افکار، احساسات و حالات روحی و عاطفی این عارف بزرگ که در لابه‌لای اثر وی پنهان و مستور مانده‌است، دست‌یافت. نجم رازی برای رسیدن به خود و دستیابی به کمال انسانی، اغلب ابعاد خودآگاه و ناخودآگاه روانش را شناخته و با جنبه‌های منفی و مثبت آن‌ها روبه‌رو شده‌است و جهت رسیدن به تمامیت و فردانیت، از هر دو بُعد بهره برده‌است. رازی، در زمره عارفان متعهد و دغدغه‌مند نسبت به مسائل پیرامون خود به‌شمار می‌آید که از نظر دانش و شخصیت، نسبت به دیگران برتر و از عیوب اخلاقی رایج در آن عصر نیز نسبتاً مبرا است. به همین جهت، وی در مواجهه با کهن‌الگوی سایه، جنبه پست آن را شناخته و سایه را به‌عنوان قسمتی از ساختار روان خویش پذیرفته‌است و در مراحل مختلف زندگی در تلاش است تا آن را جذب خودآگاهی کند و بر آن فائق شود. وی به‌واسطه نقاب‌های مختلف، با اجتماع پیوند می‌یابد و با شناختن و برافکندن هر یک از آن‌ها، زمینه رسیدن به خودشناسی حقیقی را در وجود خویش فراهم می‌کند. آنیما در برخی موارد، به‌صورت برون‌گرا و در حالت منفی، خود را در روان رازی نشان‌داده‌است و در پاره‌ای از موارد، به‌ویژه در اشعار عاشقانه او، به‌صورت معشوق عرفانی، در روان وی ظاهر گشته و در هماهنگی و اتحاد درون و انسجام شخصیت رازی تأثیرگذار بوده‌است. بر این اساس، می‌توان گفت رویارویی رازی با کهن‌الگوهایی نظیر سایه، نقاب و آنیما، نشان‌دهنده این نکته است که وی برای رسیدن به خود، پله‌های ناخودآگاهی را به‌ترتیب پشت‌سرمی‌گذارد و برای عبور از هر یک از مراحل، سختی‌های فراوانی را تحمل می‌کند تا بتواند به هماهنگی و تعادل درون دست‌یابد. به‌نظر می‌رسد که رازی با خودسازی وجود خویش در برهه‌های مختلف زندگی و با یکپارچه‌سازی همه اجزای شخصیت، سرانجام با پشت سر گذاشتن همه بت‌های دروغین وجود و رسیدن به توحید حقیقی، به مرحله دشوار خود دست‌می‌یابد. رسیدن به مرحله خود، بسیار دشوار بوده و ماندن فرد در این مرحله به‌صورت دائمی نیست و هر لحظه ممکن است که روان انسان، دستخوش تغییرات و دگرگونی‌ها شود. رازی نیز از این امر مستثنی نیست و همواره در تلاش است تا با حفظ تعادل و تکامل روان خویش، با دنیای درون و بیرون وجود خود ارتباط و تعامل سازنده‌ای برقرار کند. با توجه به نشانه‌هایی که رازی در لابه‌لای سطرهای

مرصادالعباد از خود بر جای گذاشته‌است، می‌توان گفت که وی در فرایند فردیت با قدم گذاشتن در راه خودشناسی و آگاهی از همه ابعاد روان خویش، تلاش می‌کند تا با یکپارچگی درون، به بالاترین مرتبه کمال انسانی که همانا رسیدن به خود است، دست‌یابد.



منابع و مأخذ

- ۱) قرآن کریم (۱۳۸۵)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ سوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲) اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، *اسطوره، بیان نمادین*، تهران: سروش.
- ۳) اسنودن، روت (۱۳۹۸)، *خودآموز یونگ*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: جامی.
- ۴) انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، جلد اول، تهران: انتشارات سخن.
- ۵) پالمر، مایکل (۱۳۸۵)، *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهگان پور و غلامرضا محمدی، تهران: انتشارات رشد.
- ۶) پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷) رازی، نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهاورین انوشیروان (۱۳۹۱)، *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، به اهتمام محمدمامین ریاحی، چاپ ۱۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸) ----- (۱۳۵۲)، *مرموزات اسدی در مزمورات داودی*، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- ۹) شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، *نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران: میترا.
- ۱۰) شولتز، دوان پی، شولتز، سیدنی آلن (۱۳۹۸)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سید-محمدی، چاپ چهل و سوم، تهران: روان.
- ۱۱) صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)، *تاریخ ادبیات ایران*، جلد دوم، چاپ ششم، تهران: فردوس.
- ۱۲) فورد هام، فریدا (۱۳۹۸)، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*، ترجمه مسعود میربها، چاپ چهارم، تهران: جامی.
- ۱۳) فیست، جس و همکاران (۱۳۹۵)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ پانزدهم، تهران: روان. ۱۴. کرمانی، اوحدالدین (۱۳۴۷)، *مناقب*، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴) گورین، ویلفردال و همکاران (۱۳۷۷)، *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن خواه، چاپ سوم، تهران: اطلاعات.
- ۱۵) مورنو، آنتونیو (۱۳۹۲)، *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.

- ۱۶) هاید، مگی (۱۳۷۹)، یونگ (قدم اول)، ترجمه نورالدین رحمانیان، چاپ اول، تهران: پژوهش و شیرازه.
- ۱۷) یونگ، کارل گوستاو (۱۳۶۸)، چهار صورت مثالی، جلد اول، ترجمه پرویز فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۸) ----- (۱۳۷۹)، روح و زندگی، ترجمه لطیف صدقیانی، چاپ اول، تهران: جامی.
- ۱۹) ----- (۱۳۸۲ الف)، تحلیل رؤیا، ترجمه رضا رضایی، چ ۲، تهران: افکار.
- ۲۰) ----- (۱۳۸۲ ب)، اصول نظری و شیوه روانشناسی تحلیلی یونگ، ترجمه فرزین رضاعی، تهران: ارجمند.
- ۲۱) ----- (۱۳۹۹ الف)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپ سیزدهم، تهران: جامی.
- ۲۲) ----- (۱۳۹۹ ب)، روان‌شناسی و کیمیاگری (انسان و اسطوره‌هایش)، ترجمه محمود بهفروزی، چاپ چهارم، تهران: جامی.
- ۲۳) اژه‌ای، تقی و عرب‌جعفری، مهدی (۱۳۹۶)، «مقایسه کهن‌الگوهای یونگ با شیوه عرفانی ابوسعید»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۴۷، صص ۶۷-۹۷.
- ۲۴) پرهیزگار، زرین تاج و عقدایی، تورج (۱۳۸۹)، «انسان در مرصاد»، عرفان اسلامی، پاییز، دوره ۷، شماره ۲۵، صص ۱۵۴-۱۲۱.
- ۲۵) تلخابی، مه‌ری و عقدایی، تورج (۱۳۹۴)، «تفرّد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب و آنیما»، تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۵، صص ۹-۴۶.
- ۲۶) خادم، اعظم و محمودی، مریم (۱۳۹۷)، «بررسی شخصیت ادبی عرفی شیرازی بر اساس کاربست کهن‌الگوها در دیوان او»، تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۳۸، صص ۱۱۳-۱۳۴.
- ۲۷) سلامت باویل، لطیفه (۱۳۹۸)، «تحلیل اسطوره زال در شاهنامه بر اساس نظریات یونگ»، دو فصل‌نامه علمی- تخصصی زبان و ادبیات فارسی شفای دل، سال ۲، شماره ۳، صص ۶۱-۳۹.
- ۲۸) غلامرضایی، محمد و حر، لیلا (۱۳۹۳)، «مرصادالعباد: انحرافی در سنت متون صوفیانه»، مجله مطالعات انتقادی ادبیات، فصل‌نامه علمی دانشگاه گلستان، سال اول، شماره مسلسل دوم، تابستان. صص ۱-۹.

Analyzing the characteristic of Najm Al-Din Rāzi in Mersad Al-Ebad

Based on Jung Theory of Archetypes

Faranak Karimi Tuchaei, Touraj Aghdaie*, Heydar Hasanlu, Nozhat Noohi

PhD Student, Persian Language and Literature, Zanzan Branch, Islamic Azad

University, Zanzan, Iran

Associate professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,

Islamic Azad University, Zanzan, Iran.*Corresponding Author, Dr.aghdaie@gmail.com

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,

Islamic Azad University, Zanzan, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,

Islamic Azad University, Zanzan, Iran

Abstract

Archetype is one of the fundamental terms of Jungian psychology, that includes ancient images and instinctual thoughts in the collective subconscious, and as a common human heritage is embedded in the individual and group subconscious of all human beings. One of the main manifestations of the human subconscious and archetypes is art and literature. Hence, archetypal theory has many applications in the psychological critique of literary texts and authors that can be used to achieve the subconscious mind of literary characters and the influence of the components of the author's personality structure in shaping the texture of the text. Mystics are prone to communicate with their subconscious because they take a step in the path of conduct and go through mystical stages and reach perfection. Hence, with a different reading from the usual readings in mystical texts, archetypal critique can be used to study and analyze the personality of literary creators. In this article, archetypes: shadow, persona, anima and self, as well as how each of them crystallizes in the character of Najm al-Din Rāzi, with regard to the mystical work of Mersad al-Ebad in an analytical-descriptive method of literary criticism, will be reviewed. The findings indicate that Rāzi, by moving from self-awareness to unconsciousness, faces negative and positive aspects of his personality by leaving behind the negative dimensions of the psyche, inner shadows, removing the mask and many difficulties he has had in the path of self-knowledge. Finally achieves balance and psychological development and unity of all dimensions of existence and individuality.

Keywords:

Archetype, Jung, Najm Al-Din Rāzi, Mersad Al-Ebad.